عنوان:

تفاوت دیدگاه میرزای نائینی(ره) با آخوند خراسانی (ره) در مسئله اجتماع امرونهی

استاد رهنما:

حجت الاسلام والمسلمین نجفی(زید عزه)

پژوهشگر:

اسماعیل شکوری

مقطع تحصیلی:

ششم

درس پژوهشی:

فقه 12

مرکز آموزشی:

مدرسه علمیه علوی قم

سال تحصیلی:

1399-1398



**تقدیر:**

الحمد لله رب العالمین

ضمن تقدیر و تشکر از تمام اساتید و دوستانی که بنده را در این راه راهنمایی و یاری کردند، از خداوند منان خواستار افزایش روز افزون توفیقات این عزیزان هستم و امید وارم که مورد لطف و رحمت خداوند بیش از پیش قرار گیریم. امیدوارم که این تلاش ناقابل در راه خدمت به دین مورد قبول درگاه احدیت و امام زمان (عج) قرار گیرد و ما را مورد توجه خاصه خود قرار دهند.

**تقدیم:**

این پژوهش را تقدیم می کنم به حضرت حجت (عج) باشد که مورد قبول آن حضرت باشد.

چکیده

بدیهی است هر جایی که دو حکم با هم درتضاد باشند چند حالت به وجود می آید یکی از آن حالات اجتماع امر ونهی یا همان دوحکم می باشد در باره اینکه آیا این اجتماع جایز می باشد یا نه بزرگان بسیاری صحبت کرده واقوالشان را بیان فرموده اند اما ما در این مقاله قول دونفراز بزرگان یعنی میرزای نائینی ره ومرحوم آخوند ره را بررسی کردیم . این مسئله از آنجایی مهم است که اگر اجتماع را جایز بدانیم اعمال ما در موارد اجتماع صحیح می شوند والا اعمال ما صحیح نمی باشند. فلذا ابتدا ما سعی در بیان اقوال این دو بزرگوارداشتیم وبعد ازآن به بیان وبسط اطراف مسئله پرداختیم ودر نهایت نتایجی که به دست آمد نشان دهنده این است که میرزای نائینی اجتماع را جایز می دانند ولی مرحوم آخوند آنرا ممتنع می دانند وهمچنین در باره قید مندوحه ومتعلق امر ونهی هم صحبت شد اما بنده در این پژوهش سعی کردم که متن عربی بزرگان را به همراه تحلیل بیاورم تا در فهم مطلب خواننده را یاری کند.

واژگان کلیدی: اجتماع ، امر ، نهی ، جواز، امتناع ، متعلق، اقوال، مندوحه، محل نزاع ، طبایع ، افراد .

فهرست

[مقدمه 1](#_Toc36256289)

[فصل اول : کلیّات ومفاهیم 2](#_Toc36256290)

[گفتار اول: مفهوم دلالت 2](#_Toc36256291)

[گفتار دوم : مفهوم نهی 2](#_Toc36256292)

[گفتارسوم: مفهوم امر 2](#_Toc36256293)

[گفتار چهارم: مفهوم فساد 3](#_Toc36256294)

[گفتار پنجم: مفهوم اجتماع 3](#_Toc36256295)

[گفتار ششم: مفهوم مندوحة 3](#_Toc36256296)

[گفتار هفتم : مفهوم جواز 4](#_Toc36256297)

[گفتار هشتم: مفهوم واحد 4](#_Toc36256298)

[فصل دوم: دیدگاه میرزای نائینی در مسئله اجتماع امرونهی 5](#_Toc36256299)

[بخش اول: اقسام اجتماع 5](#_Toc36256300)

[گفتار اوّل: اجتماع آمری 5](#_Toc36256301)

[گفتار دوم : اجتماع موردی 5](#_Toc36256302)

[گفتار سوم : اجتماع ماموری 5](#_Toc36256303)

[بخش دوم: دلیل تقیید محل نزاع به قید مندوحه 7](#_Toc36256304)

[بخش سوم : متعلق امرونهی شارع 7](#_Toc36256305)

[گفتاراول: آیا تعدد عنوان سبب تعدد معنون می شود؟ 8](#_Toc36256306)

[گفتار دوم : نتیجه گیری 9](#_Toc36256307)

[فصل سوم : دیدگاه آخوند خراسانی در مسئله اجتماع امر 12](#_Toc36256308)

[بخش اول: تنقیح محل نزاع در مسئله اجتماع امرونهی 12](#_Toc36256309)

[گفتار اول : جایگاه تعارض وتزاحم در مسئله اجتماع امرونهی 12](#_Toc36256310)

[گفتار دوم: مسئله اجتماع امر ونهی اصولی می باشد یا کلامی یا عقلی؟ 16](#_Toc36256311)

[بخش دوم: قید مندوحه 18](#_Toc36256312)

[گفتار اوّل: تعریف قید مندوحه از منظر مرحوم اخوند 18](#_Toc36256313)

[گفتار دوّم: دلیل ورود قید مندوحه به محل نزاع 18](#_Toc36256314)

[بخش سوم: متعلق امرونهی شارع 20](#_Toc36256315)

[فصل چهارم : مقایسه تفصیلی دیدگاه میرزای نائینی با آخوند خراسانی در مسئله اجتماع امرونهی 26](#_Toc36256316)

[نتیجه گیری: 26](#_Toc36256317)

[منابع و مآخذ 28](#_Toc36256318)

# مقدمه

تمامی انسانها در زمانهای مختلف مکلف هستند تا اعمالی را انجام دهند گاهی اوقات امر می شود که فلان کار را انجام دهید و انسانها مکلف می شوند به انجام دادن آن وگاهی اوقات هم از انجام دادن برخی از کارها نهی می شود . برای استخراج این احکام از آیات وروایات قواعد اصولی وجود دارد که ازآنها د رعمل اصول بحث می شود تا بتوان از نتیجه آنها در به دست آوردن احکام استفاده کرد . اما یک سوال ذهن انسان را به خود مشغول می کند وآن هم اینکه مثلا در مواردی که امر ونهی خداوند با هم التقاء کردند مثلا خداوند فرمود نماز بخوان واز طرفی هم فرمود که غصب نکن وفرد مثلا وارد زمین غصبی شد در این موارد فرد باید چه کار بکند ؟ آیا باید نماز بخواند یا اینکه نه باید صبر کند تا ازآن خانه غصبی خارج شود ؟ آیا دراین موارد فرد باید یکی از آن دو را انجام دهد یا اینکه نه اگر نمازرا در آن خانه غصبی بخواند اشکال ندارد ؟ در این بین یک سوال مهم به وجود می آید وآن اینکه آیا اصلا اجتماع امر ونهی شارع با هم جایز می باشد یا نه ؟ این سوال ازآنجایی اهمیت دارد که پاسخ آن مستقیما در اعمال انسانها ومکلفین تاثیر می گذارد وبه عبارت بهتر تکلیف مکلفین را روشن می کند . فلذا در ادوار مختلف تاریخ اصول از این مبحث بحث شده است وبزرگان بسیاری هم دراین باره اقوال خود را مطرح کرده اند . وبه همین دلیل این موضوع ذهن بنده را به خود مشغول کرد وسبب شد که به بررسی این مسئله بپردازم از این جهت در این مقاله اقوال دو نفرازبزرگان یعنی مرحوم آخوند ومیرزای نائینی را بحث خواهیم کرد . وسعی بر این خواهد بود که ابتدا اقوال این بزرگان در مورد مسائل مختلف مسئله وخود مسئله مطرح شود وبعد هم در نهایت بعد ازمقایسه بین دو دیدگاه در این مسئله تفاوتها وشباهت های بیان شود . ودر حد توان قول صحیح تبیین شود.

# فصل اول : کلیّات ومفاهیم

### گفتار اول: مفهوم دلالت

لفظیه : در این دلالت ، دال ما لفظی می باشد وما از ظهور آن لفظ به مدلول می رسیم به این نوع دلالت تلازم لفظیه می گویند.

سوال : اگر از ظهور این کلمه به مدلول نرسیم چه اشکالی پیش می آید؟

عقلیه: ( اقتضاء التزامیه)

بیّن:

بالمعنالاعم : یعنی تصور طرفین تصدیق را به همراه یک تنبیه می آورد . یعنی همین که ما دال را تصور کنیم به همراه یک تنبیه تصدیق به دنبال آن می اید

بالمعنی الاخص: یعینی تصور طرفین تصدیق را هم می آورد مراد از طرفین اینجا دال ومدلوی می باشد. (اصول فقه مظفر، محمد رضا، أصول الفقه با تعليقه زارعى ، قم، چاپ پنجم، 1387 ش.)

### گفتار دوم : مفهوم نهی

تعریف : زجر الشارع عن الشیء ( اصول فقه )

اقسام :

اول: نهی از لحاظ منهی عنه به دو دسته تقسیم می شود :

• نهی نفسی: نهی به خود آن عبادت یا عمل خورده است

• نهی غیری : نهی به مقدمات آن عمل خورده است .

دوم : نهی از لحاظ جنس نهی به سه دسته تقسیم می شود:

• تحریمی : دال بر حرمت آن عمل می باشد مثل لا تغصب

• تنزیهی : دال بر کراهت آن عمل یا منهی عنه می باشد .

• ارشادی: نهی هاییی که در آن شارع ارشاد به شرطیت یا جزئیت یک شیء د رعبادت می کند مثل لا تصل مع الثوب النجس(اصول فقه مظفر، محمد رضا، أصول الفقه با تعليقه زارعى ، قم، چاپ پنجم، 1387 ش.)

### گفتارسوم: مفهوم امر

معنای کلمه امر مشتر ک می باشد بین ( طلب) و ( الشیء )

مراد از طلب ، اظهار اراده یا رغبت نسبت به یک شیء یا یک فعل یا هر چیز دیگر به وسیله نوشتن یا گفتن یا هر راه دیگری که بشود این اراده یا رغبت را بیان کرد . پس از این برداشت می شود که اگر اراده یا رغبت نسبت به یک شیء باشد ولی اظهار نشود ، به آن طلب گفته نمی شود .

مراد از الشیء در واقع همان افعال وصفات می باشد .

دلیل اینکه ما می گوییم امر دو معنا دارد به خاطر این است که امر هم به صورت (اوامر) وهم به صورت (امور) جمع بسته می شود هچنین از امر به معنای (طلب) اشتقاق صحیح می باشد ولی در امر به معنای ( الشیء) اشتقاق صحیح نمی باشد .

نکته مهم دیگر در مسئله امر ، اعتبار ( علو) در آن می باشد به این معنا که امر زمانی صدق می کند که این طلب از طرف یک فرد عالی صادر شود . همچنین اگر یک فرد عالی مثلا خداوند متعال اگر یک شیء را طلب بکند ولو اینکه این طلب خود را با علو مطرح نکند باز هم صدق امر می کند .( اصول فقه مظفر، محمد رضا، أصول الفقه با تعليقه زارعى ، قم، چاپ پنجم، 1387 ش.)

### گفتار چهارم: مفهوم فساد

فساد هر چیزی که د رمقابل صحیح باشد ورابطه ببین اینها ملکه وعدم ملکه می باشد .

صحت هر چیزی به حسبه می باشد مثلا صحت صلا ة به مطابقت آن صلاتی که اتیان می شود با اونچیزی که به آن امر شده است از لحاظ شرائط واجزاء و هر چیزی که د رآن معتبر می باشد . وهمین گونه م یباشد صحت معاملات(اصول فقه مظفر، محمد رضا، أصول الفقه با تعليقه زارعى ، قم، چاپ پنجم، 1387 ش.)

### گفتار پنجم: مفهوم اجتماع

اجتماع: مراد از اجتماع برخورد والتقاء دو مصداق درخارج به صورت اتفاقی یعنی التقاء بین مامور به ومنهی عنه در مصداق واحد به صورت اتفاقی ( اصول فقه مظفر، محمد رضا، أصول الفقه با تعليقه زارعى ، قم، چاپ پنجم، 1387 ش.)

بعد از در نظر گرفتن اضافه شدن آن به امر ونهی ، به معنای وجود امر ونهی در آن جایی که برآن وارد شده اند با تمامی خواص ، احکام ولوازم .( انصارى، مرتضى بن محمدامين، مطارح الأنظار طبع جديد ،قم، چاپ دوم، 1383 ش.)

### گفتار ششم: مفهوم مندوحة

به این معنی که مکلف بتواند کار دیگری را انحجام بدهد که این فعل در غیر محل اجتماع باشد به عبارت ساده تر این که فرد توانایی برا نجام کار دیگری داشته باشد یعنی وقتی زمین را غصب کرد بتواند از آن زمین خارج شود تا اینکه کار دیگر ی را انجام دهد. (اصول فقه مظفر، محمد رضا، أصول الفقه با تعليقه زارعى ، قم، چاپ پنجم، 1387 ش.)

### گفتار هفتم : مفهوم جواز

لغتا: هو الانتقال وعدم الوقوف فی حیزّ

اول : د رمقابل باطل وفاسد استفاده می شود مثا در بیع فضولی که می فرماید یجوز بیع الفضولی

دوم : در مقابل قبیح استفاده می شود

سوم : گاهی اوقات در مقابل یک معنای غلطی در لغت می باشد مثلا می فرماید « یجوزاستعمال الفظ فی کذا»

چهارم : جواز در مقابل منع استفاده می شود مثلا « یجوز ذلک ای لا مانع له »

نتیجه اینکه حاکم در جواز عقل وعرف می باشد همچنین رجوع سه معنای اول، به معنای چهارم یعنی عدم المنع می باشد.( انصارى، مرتضى بن محمدامين، مطارح الأنظار طبع جديد ،قم، چاپ دوم، 1383 ش.)

جواز به طور خلا صه به معنای امکان عقلی به کار می رود ودر مقابل امتناع می باشد .

امتناع در یک شیء به دو صورت می باشد

• استحاله ذاتی : که در واقع مراد امتناع در ناحیه صدور می باشد. مثل اجتماع نقیضین

• استحاله وقوعی : یعنی در واقع شدن در خارج محال می باشد ولی ممکن می باشد که در ناحیه صدور این امتناع وجود نداشته باشد.( اصول فقه مظفر، محمد رضا، أصول الفقه با تعليقه زارعى ، قم، چاپ پنجم، 1387 ش.)

### گفتار هشتم: مفهوم واحد

مراد از واحد در فعل واحد به این معنی می باشد که یک مصداق در خارج وجود دارد که شامل ماموربه ومنهی عنه می شود.( اصول فقه مظفر، محمد رضا، أصول الفقه با تعليقه زارعى ، قم، چاپ پنجم، 1387 ش.)

أمّا المراد من «الشي‏ء الواحد» هو الواحد بالوحدة الشخصيّة.

و انّما ذكر لإخراج ما إذا تعدّد متعلّق الأمر و النّهي و كان اثنين من دون أن يجتمعا وجودا و لو جمعهما واحد مفهوما كالسّجود للّه تعالى و السّجود للصّنم مثلا لا لإخراج الواحد الجنسيّ أو النّوعيّ المندرج تحت العنوانين كالصّلاة في المثال المندرجة تحت الصّلاة و الغصب كما توهّم، فلا حاجة في بيان المراد إلى إطالة انّ الواحد قد يكون بالجنس، و قد يكون بالشّخص كما في الفصول، مع أنّه ربّما يوهم غير المقصود كما لا يخفى.( آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين، فوائد الاُصول ، تهران، چاپ اول، 1407 ق.)

# فصل دوم: دیدگاه میرزای نائینی در مسئله اجتماع امرونهی

بخش اول: اقسام اجتماع

### گفتار اوّل: اجتماع آمری

در این نوع اجتماع امر ونهی شارع بر یک فعل واحد وارد شده است واینکه یک جهت داشته است به این صورت که مثلا شارع گفته باشد نماز بخوان بعد از گفته باشد که نماز نخوان . این اجتماع در واقع یک جهت صدور دارند . واین قطعا محل بحث ما نمی باشد .

### گفتار دوم : اجتماع موردی

به عبارت بهتر اینکه نگاه به نامحرم حین نمازاصلا از لوازم ومشخصات نماز نمی باشد فلذا اصلا اجتماعی رخ نداده است یا به عبارت بهتر در این مورد ما خروج موضوعی از محل نزاع داریم زیرا محل نزاع در اجتماع امر ونهی ، اجتماع امر ونهی شارع در یک شیء واحد به دوعنوان می باشد یعنی شارع یکبار بگوید نماز بخوان وبار دیگر بگوید لا تغصب واین دو مورد در یک شیء واحد جمع شوند. مثل نماز در خانه غصبی.

### گفتار سوم : اجتماع ماموری

یعنی شما یک فعل واحدی را انجام می دهید که درعین حال که ماموربه می باشد در همان حال هم منهی عنه می باشد مثل نماز در زمین مغصوبه که در واقع یک فعل می باشد اما دو عنوان دارد یکی نماز ودیگری زمین مغصوبه یعنی محبوبیّت خداوند با مبغوضیّت خداوند جمع شده است.

البته این اجتماع یک قید هم دارد اینکه ایشان می فرمایند اتفاقی این غصب وصلاة در کناز هم واقع شده این به این معنا نمی باشد که فرد بدون اختیار این کار را انجام داده است زیرا اگر بدون اختیار این غصب را انجام دهد که اصلا تکلیفی ندارد ونمازش صحیح می باشد زیرا که اصلا چاره ای ندارد این بحث زمانی می باشد که فرد با اختیار خود این کار را انجام داده باشد.

در نتیجه نزاع ما در مسئله اجتماع امر ونهی ، صغروی می باشد .زیرا کبرای این مسئله یعنی آیا اصلا اجتماع به وجود می آید یا نه ؟ واصلا امکان دارد یا نه ؟حل شده است وگفتیم که قطعا اجتماع رخ می دهد اما در مانحن فیه صغروی بودن به این معنامی باشد که آیا محل نزاع ما که ذکر شده است اجتماع می باشد یانه ؟؟ یعنی اجتماع یا آمری می باشد یا اینکه ماموری می باشد یا اینکه موردی می باشد ومحل نزاع ما اجتماع ماموری می باشد زیرا که اجتماع آمری ازآن جهت خارج می شود که یک جهت واحد دارد و دو عنوان ندارد اجتماع موردی هم از آن جهت خارج می شود که اصلا اختلافی نمی باشد یعنی همگان قائل به این هستند که جایز می باشد زیرا اصلا اجتماع در یک مصداق نمی باشد. در نتیجه اگر مابگوییم که اجتماع امرونهی میباشد پس قاول به امتناع می باشیم اما اگر بگوییم که اجتماع امر ونهی نمی باشد ، پس قائل به جواز آن شده ایم.

بخش دوم: دلیل تقیید محل نزاع به قید مندوحه

قبل از بیان دلیل اختلاف بر سر قید مندوحه لازم است ابتدا دلیل بحث از قید مندوحه را بیان کنیم تا علت آن مشخص شود.

تقیید محل نزاع به وجود قید مندوحه به این دلیل می باشد که همگان اتفاق دارند که اجتماع امر ونهی در زمانی که قید مندوحه برای فرد وجود نداشته باشد امکان ندارد زیرا در این صورت اصلا نهی ما فعلی نمی شود ونهی از بین می رود پس اصلا بحث به امکان اجتماع نمی کشد.

پس از بحث از این موارد روشن شدکه بحث ما در اجتماع امر ونهی در زمانی می باشد که قید مندوحه برای فرد وجود داشته باشد . در این صورت ، وقتی از جهتی صل داریم واز جهتی لا تغصب این دو باهم تزاحم می کنند.

درواقع با وجود اینکه در جمیع موارد اجتماع قدرت عقلی برامتثال وجود دارد ولی قدرت شرعی وجود ندارد ووقتی قدرت شرعی وجود نداشته باشد ، امر نیز وجود ندارد ووقتی امر نباشد دیگرتکلیف وجود ندارد.

بخش سوم : متعلق امرونهی شارع

### گفتاراول: آیا تعدد عنوان سبب تعدد معنون می شود؟

علامه مظفر: گاهی اوقات می شود ولی گاهی اوقات نمی شود.

میرزا ی نائینی: تعدد عنوان سبب تعدد معنون می شود.

مقدمه :

جهات به دو دسته تقسیم می شوند:

• تعلیله : در این جهات امریا نهی به خود اینها نخورده است بلکه به چیز دیگری خورده است واین جهات صرف علت برای آن حکم می باشند. مثل الخمر حرام لانه مسکر که دراینجا اسکار علت برای حکم می باشد نه اینکه جزء آن موضوع باشد .

• تقییدیه : دراین جهات امر ونهی به خود این جهات می خورد به خاطر اینکه اینها جزء الموضوع می باشند ودلیل برا ی حکم نمی باشند. مثل المسکرحرام در اینجا خود اسکار جزء الموضوع می باشد.

امر ونهی به ذات خارجی به خودی خود نخورده زیرا که اگر به آن خورده باشد جهات تعلیلیه می شوند یعنی ( دیگر آن امر یا نهی شارع به آن جهت ما نخورده است بلکه به یک شی دیگر خورده است و جهت ما صرفا علت برای آن حکم می شود) دراین صورت دیگر من وجه به وجود نمی آید زیرا که اصلا امر ونهیی آن جهت را نگرفته که بگوییم دریک مورد مشترک به هم تلاقی کرده اند ومثلا هم امر شامل آن شده است وهم نهی. پس اصلا اجتماعی به وجود نمی آید فلذا از این بیان برداشت می شود که امر ونهی به ذات متصف به جهت خورد ه است زیرا که جهت خارجا وجود داردبه عبارت دیگر اینکه مثلا در مثال اکرم العلماء ولا تکرم الفساق ، علم وفسق درون عالم وفاسق وجود دارد پس وقتی امر یا نهی می آید عالم وفاسق بما فیهما صفتا فسق وعلم را در بر می گیرد. درنتیجه وقتی حکم برای یک ذات صادر می شود قطعا به ذات بمافیه جهت می خورد پس جهت ما جزء الموضوع می باشد.

سوال : گاهی اوقات امر ونهی باهم در یک مورد جمع می شوند این موارد را چگونه باید توجیه بکنیم ؟

پاسخ: دراین موارد ترکیب ومورد جمع ما انضمامی می باشد.

اشکال علامه مظفر به بیان میرزا:

• اول اینکه این قول شما شمولیت ندارد زیرا این فرمایش میرزا زمانی می باشد که ما یک ذات داریم ویک جهت برای آن ذات جدای از هم مثل اینکه ما یک ذات به نام انسان داریم ویک جهت داریم به نام عالم یا فاسق دراین موارد کلام شما صحیح می باشد اما مشتقات دونوع م یباشند یک نوع همان مثال بالایی می باشد که یک ذات ویک جهت جدا وجود دارد اما ما مشتقاتی هم داریم که ذات وجهت درواقع یکی هستند به به عبارت دیگر اینکه جهت از خود ذات گرفته شده است مثلا بیاض وابیض که دراین مورد جهت ما که ابیض می باشد ازخود ذات ما که بیاض می باشد گرفته شد هاست پس ذات با جهت متغایر نم یباشد . پس ما دوچیز نداریم که بگوییم امر به هر دوی آنها خورده است بلکه در واقع یک شیء وجود دارد وامر یا نهی فقط به آن وارد می شود.

مقدمه :عناوین در خارج به دونوع می باشند نوع اول عناوین هستند که د رخارج وجود دارند و ذهن ما آنها را انتزاع می کند و تأثیری در به وجود آمدن انها ندارد مثل عالم ومثل انسان به این عناوین ماهیت متاصله گفته می شود نوع دوم عناوینی هستند که ذهن ما آنها را می سازد مثل عدم یا اجتماع نقیضین اینها در خارج وجود ندارند وذهن ما است که اینها را به وجود می آورد. یعنی اگر جاعل نباشد مجعول هم نیست . از این نتیجه می شود که جهات در ذهن می باشند وخارجا وجود ندارند وما در خارج دو مصداق نداریم که تعدد عنوان با عث تعدد معنون شود.

### گفتار دوم : نتیجه گیری

سوال : آیا این بحث ( متعلق امر ونهی ) ثمره عملی دارد یا نه ؟

قد ذكر المحقّق النائينيّ أنّ الثمرة بين القولين تظهر في باب اجتماع الأمر و النهي. فعلى القول بتعلّق الأوامر و النواهي بالطبائع يجوز اجتماع الأمر و النهي في الصلاة في الدار المغصوبة- مثلا-، فإنّ متعلّق الأمر وجود طبيعة الصلاة من دون سريان الأمر إلى مشخّصاتها و لوازم وجودها من المكان و الزمان و غيرهما، و متعلّق النهي أيضا وجود طبيعة التصرّف في مال الغير من دون سريان النهي إلى مشخّصاتها و لوازم وجودها من المكان و الزمان و غيرهما. و عليه فتكون الصلاة من لوازم وجود التصرّف في مال الغير فلا يسري النهي إليها، كما أنّ التصرّف من لوازم وجود الصلاة و لا يسري الأمر إليه. فإذا لا مناص من القول بالجواز هناك.

و أمّا على القول بتعلّق الأوامر و النواهي بالأفراد فالأمر تعلّق بالصلاة مع مشخّصاتها، و المفروض أنّ من مشخّصاتها هو التصرّف في مال الغير، فإذن يكون متعلّقا للأمر و الحال أنّه متعلّق للنهي أيضا، فيلزم اجتماع الأمر و النهي في شي‏ء واحد، و هو محال. فلا مناص من القول بالامتناع في باب اجتماع الأمر و النهي.( نائينى، محمد حسين، أجود التقريرات - قم، چاپ: اول، 1352 ش.)

بنا بر این متعلق امر ونهی شارع دو حالت دارد :

حالت اول :

اینکه امر ونهی به طبیعت وعنوان خورده باشد که در این صورت اجتماع امر ونهی جایز می باشد به این دلیل که مثلا در نماز در خانه ی غصبی ، متعلق امر به نماز ، فقط خود نماز وطبیعت آن می باشد واین امر به لوازم و افراد ومشخصات افراد وهمچنین به مکان وزمان آن نماز وارد نمی شود یعنی به عبارت بهتر کاری با این موارد ندارد . همچنین اگر متعلق نهی هم وجود طبیعت تصرف در مال غیر باشد وکاری به لوازم ومشخصات زمانی ومکانی آن مورد نهی نداشته باشد فلذا در این مورد اجتماع امر ونهی اشکالی ندارد زیرا که نماز یکی از لوازم وجود تصرف در مال غیر می باشد وهمچنین تصرف هم از لوازم وجود نماز می باشد وبا توضیحی که در بالا ذکر شد مشخص گردید که امر ونهی به لوازم ومشخصات ووارد نشده است پس اشکالی ندارد واجتماع جایز می باشد .

تحلیل شخصی :

در واقع حقیقتا در این موارد اصلا اجتماعی رخ نمی دهد زیرا که امر ونهی به طبیعت وعنوان خورده است و به افراد ومصادیق سرایت نکرده است ونزاع ما در اجتماع بر سر این است که آیا در مصداق واحد می شود امر ونهی جمع شود یا نه ؟ پس اصلا طبق این حالت اصلا اجتماع رخ نداده است .

حالت دوم :

دراین حالت متعلق امر ونهی افراد می باشد فلذا وقتی امر به نماز تعلق می گیرد نماز ولوازم ومشخصات آن را وافراد آنرا در بر می گیرد و با بیانی که گذشت ( تصرف از لوازم نماز می باشد ) دیگر اجتماع جایز نمی باشد زیرا که در عین حال که تصرف از لوازم نماز می باشد و به آن امر شده است در همان حال هم تصرف متعلق نهی می باشد فلذا لازم می شود که امر ونهی شارع در یک شیء واحد جمع شود واین محال می باشد .

پس در نتیجه به نظر می رسد که اجتماع امر ونهی دراین باب محال می باشد . وامتناع دارد .

ثمرة البحث فتظهر في مبحث اجتماع الأمر و النهي فانه بعد إثبات تعلق الأوامر بالطبائع و ان المشخصات خارجة عن متعلق التكليف و إثبات ان نسبة كل من الكليين في مورد الاجتماع من قبيل المشخص للكلي الآخر لا محيص عن القول بجواز الاجتماع‏ ( نائينى، محمد حسين، أجود التقريرات - قم، چاپ: اول، 1352 ش.)

به نظر می رسد با این عبارتی که ایشان در اجودالتقریرات بیان فرموده اند، د رنهایت ایشان قول به جواز را قبول دارند به این دلیل که ایشان مشخصات را خارج از مورد امر ونهی می دانند وبه این دلیل است که می فرمایند اگر متعلق امر ونهی افراد هم باشد چون شامل مشخصات نمی شود ، اجتماع جایز می باشد.

به نظر می رسد یک نوع اضطراب در کلام میرزا ی نائینی وجود دارد دلیل آن شاید این می باشد که ایشان زمانی که متعلق امر ونهی را افراد می دانند مشخصات را داخل در این متعلق نمی دانند واین قول دوم در واقع تخصیص برای آن قول اول می باشد .

حالتهای ممکن برای اجتماع مورد(متعلق آن ) امر ونهی

اول: اینکه هر دو در ذهن ودرخارج متحد می باشند. در این حالت اجتماع امتناع دارد زیرا تناقض صرف می باشد.

دوم : اینکه هر دو در ذهن وخارج متعدد می باشند . جایز می باشد البته به شرط عدم ملازمه بین امرونهی

سوم : اینکه فقط در خارج متحد می باشند ولی درذهن متعدد می باشند.

در این حالت سوم گاهی اوقات یکی در صدق ملازم دیگری می باشد مثل انسان وضاحک وگاهی اوقات یکی اعم از دیگری می باشد یا به صورت مطلق یه به صورت من وجه . دراینجا هم در قسم اول نباید افراد یک مورد در مورد دیگری منحصر باشد زیرا اگر منحصر باشد دیگر نمی تواند مورد دیگری را امتثال بکند واین یعنی اینکه فرد مندوحه ندارد پس در صورت عدم انحصار می توان در مورد جواز اجتماع صحبت کرد. اما در قسم دو از حالت سوم اقوالی وجود دارد :

اول : محقق قمی : اگر یکی از دیگری به صورت عموم وخصوص مطلق باشد این خارج از محل بحث می باشد .

صاحب فصول: این مورد هم داخل در محل نزاع می باشد زیرا اینکه مثالهای محل نزاع ما مربوط به عموم وخصوص من وجه می باشد دلیل بر این نمی شود که نزاع هم مختص به همین می باشد بلکه ادله هر دوطرف شامل هم عموم وخصوص مطلق می شد هم عموم وخصوص من وجه(انصارى، مرتضى بن محمدامين، مطارح الأنظار طبع جديد ،قم، چاپ دوم، 1383 ش.)

به نظر می رسد میرزای نائینی در نهایت قائل می شوند که تعدد عنوان سبب تعدد معنون می شود همچنین قید مندوحه هم در محل نزاع بسیار موثر می باشد وداخل در محل نزاع باید باشد همچنین متعلق امر ونهی را هم با وجود اینکه تصریح نکرده اند ولی به نظر می رسد بیشتر قائل به این هستند که امر ونهی به طبایع می خورد . ولی با وجود اینکه امر ونهی به طبایع می خورد باز هم در نهایت ایشان قائله به این می شوند که اجتماع امر ونهی جایز می باشد ونمی شود از این امر اجتناب کرد. به بیان دیگر از آنجایی که تعدد عنوان سبب تعدد معنون می شود ، درواقع ما در محل نزاع امتناعی برای اجتماع نخواهیم داشت .

# فصل سوم : دیدگاه آخوند خراسانی در مسئله اجتماع امر

بخش اول: تنقیح محل نزاع در مسئله اجتماع امرونهی

### گفتار اول : جایگاه تعارض وتزاحم در مسئله اجتماع امرونهی

گام اول:

طبق نظر مرحوم آخوندهم محل نزاع ما در اجتماع ماموری می باشد واجتماع آمری وموردی از محل نزاع ماخارج می باشند.

گام دوم :

در مواجهه با امر ونهی که رابطه من وجه دارند ما باید ابتدا تشخیص بدهیم که آیا اینها با هم تزاحم دارند یا اینکه تعارض دارند یا اینکه اجتماع می باشد. به عبارت دیگر باید ملاک ثبوتی اجتماع و... را بدانیم .

امر ونهی که را بطه من وجه دارند یا باهم تعارض دارند یا تزاحم ویا اجتماع . درمورد اجتماع یا ما باید قائل به جواز بشویم که در این صورت این اجتماع مشکلی ندارد یا اینکه امتناعی می شویم که در این صورت یا اینکه فرد قید مندوحه دارد که دوباره مسئله اجتماع پیش می آید یا اینکه ندارد که دوباره مسئله بر می گردد به تزاحم.

نتیجه: ما درواقع یا تعارض داریم یا تزاحم پس باید برای شناخت این دو ملاک ثبوتی یا اثباتی بدهیم.

ملاک ثبوتی تعارض: زمانی که تنافی در ناحیه جعل حکم باشد .

ملاک ثبوتی تزاحم: وقتی که تنافی د ر ناحیه امتثال باشد نه در ناحیه جعل حکم.

نکته: درواقع ما این تقسیم بندی را انجام می دهیم برای اینکه دقیقا تشخیص دهیم که موارد اجتماع کجا می باشد وکجا تعارض وکجا تزاحم.

ملاک اثباتی برای تشخیص تزاحم وتعارض

ملا ک اثباتی تعارض

اگر امر ونهی ما شمولی باشد یعنی اینکه بر جمیع افراد صدق بکند یا به عبارت دیگر امر ونهی تمامی افراد آن عام را شامل شود ، می شود تعارض.

مثال: اکرم العلماء و لا تکرم الفساق در اینجا امر ونهی تمامی اجزاء این دو را گرفته است و این دو در علمای فاسق تنافی کرده اند یعنی معلوم نیست که شارع د ر مقام جعل اکرام علمای فاسق را خواسته است یا نه ؟

ملاک اثباتی تزاحم:

اگر امر ونهی یا یکی از آن دو بدلی باشند که در این صورت اگر مندوحه باشد که می شود اجتماع واکر نداشته باشد می شود تزاحم.

مثال : اکرم عالما لا تکرم فاسقا که در اینجا اکرام یک عالم کفایت می کند وهمچنین عدم اکرام فاسق. دراین مورد ما درمقام امتثال به این مشکل برخورد کرده ایم که آیا عالم فاسق را اکرام بکنیم یا نه ؟ ولی در هنگام صدور شارع فقط اکرام یک عالم را خواسته است وهمچنین عدم اکرام فساق(اینکه می گوییم فساق به این دلیل می باشد که نهی آن شمولی می باشد.) پس د راین ناحیه استحاله ندارد.( برداشت خودم از اصول فقه وکفایه )

هر مشکلی در ناحیه امتثال به مشکلی در ناحیه جعل منتهی می شود . به این بیان که وقتی ما می گوییم اکرم عالما ولا تکرم فاسقا این دو در عالم فاسق با هم تنافی پیدا می کنند و ما باید یکی ازدو کار را انجام بدهیم یا اکرام یا عدم اکرام پس اگر ما عالم را اکرام نکنیم یعنی فاسق را اکرام نکردیم زیرا ما عالم فاسق داشتیم وامر ونهی دراین فرد باهم جمع شده بود پس می شود رابطه ترتبی یعنی بین این دو رابطه ترتبی برقرار می باشد.

رابطه ترتبّی:

یعنی اینکه مثلا اگر دو امر وجود دارد یا اینکه امر ونهی وجود دارد با انجام ندادن یک مورد امر دیگر ی هم از بین نمی رود بلکه باقی می ماند مثلا درنجات دادن فرد از دریا گاهی اوقات شارع فرموده نجات بده والان دو فرد در دریا می باشند یکی دانشمند ودیگری فرد معتاد می باشد در اینجا وظیفه ما این است که دانشمند را نجات بدهیم حال اگر این کار را انجام ندهیم در واقع کار اهم را انجام نداده ایم ولی کار مهم که نجات معتاد بود باقی مانده است وباید انجام دهیم درما نحن فیه ودر محل تنافی ( عالم فاسق) اگر شما عالم را اکرام نکنی در واقع فاسق را اکرام نکرده ای پس با انجام ندادن یکی دیگری محقق می شود. پس در این مورد هم مشکل برمی گردد به مقام جعل و می شود تعارض

تقسیم بندی :

مشکل جعل( تعارض)

• بدون واسطه می باشد که می شود ذاتی

• یا اینکه با واسطه می باشد که می شود عرضی یا ترتبی

در نتیجه در امر ترتبی اگر فرد یکی از کارها را انجام ندهد عصیان کرده است ولی اگرکار دیگر را انجام بدهد ثواب کرده است.( حجت الاسلام والمسلمین حاج آقای نجفی)

بطور كلّى دو دليل (مثلا صلّ و لا تغصب) را كه درنظر مى‏گيريم از پنج فرض خارج نيست:

1- هيچ‏كدام داراى ملاك و مناط و مقتضى (ملاك امر مصلحت ملزمه و ملاك نهى مفسده ملزمه است، بر مبناى عدليّه كه احكام را دائر مدار ملاكات يعنى مصالح و مفاسد مى‏دانند) نيستند و هر دو كذب بوده و از مولى صادر نشده‏اند. در اين صورت هر دو خطاب طرح مى‏شود.

2- يكى از آن دو معيّنا داراى ملاك است و ديگرى فاقد ملاك بوده و كذب است، باز تكليف روشن است و آن را كه ذات الملاك است اخذ نموده و ديگرى را طرح مى‏كنيم.

3- يكى از آن دو به صورت غير معيّن، داراى ملاك نيست. يعنى اجمالا مى‏دانيم كه يكى از دو خطاب كلّا كذب است و از شارع مقدّس صادر نشده و حتّى نسبت به مادّه افتراق هم ارزشى ندارد؛ ولى تفصيلا نمى‏دانيم و آن يكى براى ما معيّن نيست. (البتّه احتمال كذب ديگرى هم هست ولى ما كه از واقع خبر نداريم و تنها علم اجمالى به كذب احدهما داريم.) چنين موردى از مصاديق باب تعارض است كه در تعريف آن گفته‏اند:

«التعارض تكاذب الدليلين فى مقام التشريع»، يعنى هركدام ديگرى را تكذيب كرده و مدلول التزامى‏اش آنست كه ديگرى از مولى صادر نشده است. و احكام تعارض را دارد.

4- هر دو خطاب داراى ملاك مى‏باشند، يعنى امر صلاتى داراى صددرجه مصلحت است و نهى غصبى هم داراى صددرجه مفسده است ولى فى الجملة يعنى نسبت به مادّه‏هاى افتراق داراى مناط هستند و مادّه تصادق را شامل نيست، باز تكليف روشن است و نسبت به مادّه اجتماع هر دو خطاب را طرح مى‏كنيم و سراغ حكم ثالثى مى‏رويم.

5- هم امر صلاتى و هم نهى غصبى بطور مطلق داراى ملاك مى‏باشند، حتّى نسبت به مادّه اجتماع و مورد تصادق. صلاة در دار غصبى هم مثل ساير افراد صلاتى واجد مصلحت است و كمبودى ندارد، كما اينكه غصب در ضمن نماز هم مثل ساير افراد غصب داراى مفسده است. خطابها به اطلاقشان اين مورد را هم شامل مى‏شوند. حال چنين‏موردى از مصاديق اجتماع امرونهى در شيئى واحد است و بحث ما در همين قسم است.

در چنين فرضى قائل به جواز مى‏گويد: اجتماع امرونهى در شيئى واحد جايز است (چون تعدّد عنوان موجب تعدد معنون مى‏شود كما سيأتى) و صدور چنين امرونهى از مولاى حكيم محال نيست و اجتماع ضدّين نمى‏شود و حتّى اگر شرائط ديگر (بلوغ، عقل، مندوحه، و ...) وجود داشته باشد، به درجه فعليّت هم مى‏رسد. آنگاه امر امتثال مى‏طلبد و نهى هم طالب ترك است و هركدام اطاعت و عصيان جدا دارد.

امّا قائل به امتناع مى‏گويد: اين اجتماع محال است. (به دلائلى كه خواهد آمد) حال بايد ديد كداميك از امرونهى مناطش اقوى است؟ (تزاحم مقتضى و مناط) مرجّحان جانب امر مى‏گويند: در مادّه اجتماع ملاك امر قوى‏تر است و در نتيجه تنها امر مولى به فعليّت مى‏رسد و باقى مى‏ماند و نهى در سايه مزاحمت با مناط قوى‏تر از فعليّت مى‏افتد. مرجّحان جانب نهى كه مشهور مى‏باشند مى‏گويند: مناط نهى اقوى است و در نتيجه نهى به فعليّت مى‏رسد و امر سقوط مى‏كند و ادلّه طرفين در جاى خود خواهد آمد. و اگر هيچ‏كدام از حيث مناط قوى‏تر نبودند و هر دو مساوى بودند نوبت به اين مى‏رسد كه ايجاب و تحريم را كنار گذاشته و حكم ديگرى را (مثلا اباحه) ملتزم شويم.

امّا اگر متعلّق امرونهى هر دو داراى ملاك نباشند، به گونه‏اى كه مادّه اجتماع را هم شامل شوند (و از يكى از چهار فرض قبل باشند) چنين مواردى قطعا از باب اجتماع امرونهى نخواهد بود و اين احكام را ندارد، بلكه بايد ملاحظه كرد كه آيا در مادّه اجتماع يكى از آن دو بصورت معيّن يا غير معيّن داراى ملاك هست يا نيست؟ اگر يكى داراى مناط باشد، بايد به همان اخذ كرد و اگر هيچ‏كدام داراى ملاك نباشند بايد هر دو را كنار گذاشت و در اين جهت فرقى ميان قول به جواز يا امتناع در مسئله اجتماع نيست، چون آن موارد ربطى به اين مسئله ندارند. ( محمدى، على، شرح كفاية الأصول - قم، چاپ: چهارم، 1385 ش)

در مجموع سه نكته عمده‏وجود دارد:

نكته اوّل يا مقام ثبوت: تا به حال مقام ثبوت بيان شد و خلاصه مطلب اين است كه مورد اجتماع امرونهى موردى است كه دو عنوان متعلّق امرونهى داراى مادّه اجتماع باشند و در موردى تصادق داشته باشند. مثل نماز در مكان غصبى كه مجمع دو عنوان غصب و صلاة است. و يكى از موارد باب تعارض هم موردى است كه متعارضين عام و خاص من وجه باشند. مثل «اكرم العلماء و لا تكرم الفساق» يا «صلّ و لا تغصب» كه در عالم فاسق يا نماز در مكان غصبى تصادق دارند. لذا با توجه به مطالب فوق ممكن است مطلب بر انسان مشتبه شود و نداند كه فلان مورد، از موارد باب اجتماع امرونهى است يا از مصاديق باب تعارض؟ از اين روى لازم است ضابطه و ملاك اين دو باب را بيان كنيم:

ضابطه باب اجتماع امرونهى آنست كه هر دو خطاب داراى ملاك و مقتضى باشند، يعنى در متعلّق امر مصلحت ملزمه وجود داشته باشد و در متعلّق نهى مفسده ملزمه موجود باشد. آنهم مطلقا يعنى حتّى نسبت به مادّه اجتماع؛ يعنى امر صلاتى مى‏گويد:

حتّى نماز در مكان غصبى هم داراى مصلحت است و نهى غصبى مى‏گويد: حتّى غصب در ضمن نماز هم داراى مفسده است. چنين موردى مربوط به باب اجتماع امرونهى است.

و ضابطه باب تعارض آنست كه دو دليل هر دو واجد ملاك نيستند، بلكه قدر متيقّن يكى از آن دو واقعا فاقد ملاك و كذب است و از مولى صادر نشده است. ولى ما به تفصيل اين يكى را نمى‏شناسيم و تنها علم اجمالى داريم. (البته ديگرى هم ممكن است كذب باشد ولى ما نمى‏دانيم و از واقع خبر نداريم.) حال يا احدهما لا على التعيين مطلقا كذب است و حتّى نسبت به مادّه افتراقش جعل و تشريع نشده است. و يا فى الجملة يعنى نسبت به مادّه اجتماع و تصادق كذب است امّا نسبت به مادّه افتراق معارضى ندارد. چنين موردى از باب تعارض است.

نكته دوّم يا مقام اثبات: (البته ظاهر بلكه صريح اين تعبير از مرحوم آخوند مى‏فهماند كه ايشان در همين نكته، مقام اثبات و دلالت را تبيين مى‏كنند. ولى چنانكه خواهيم ديد، دراينجا هم دو جمله شرطيّه و دو فرض ذكر مى‏كنند و مى‏گذرند و در حقيقت در نكته سوّم كه در مقدّمه نهم خواهد آمد، مقام اثبات را بيان مى‏كنند.) اگر از خارج و به بركت ادلّه احراز كرديم كه دو خطاب از قبيل قسم ثانى هستند و ضابطه تعارض را دارند، يعنى يكى از آن دو بصورت غير معيّن داراى مناط و ملاك نيست و كذب است، در اين فرض دو دليل متعارضين مى‏شوند و بايد عمليّات و معالجات آن باب روى اين دو انجام پذيرد. يعنى از نظر مشهور نخست بايد به سراغ مرجّحات برويم و اگر يكى از آن دو از جهتى (سندى، دلالتى، مضمونى، خارجى و ...) بر ديگرى رجحان داشت، معيّنا راجح را حفظ كرده و مرجوح را طرح كنيم و اگر دو دليل از جميع جهات مساوى بودند، نوبت به تخيير مى‏رسد و مجتهد مخيّر است كه هركدام را خواست اخذ كند و طبق آن فتوى دهد.

حال اگر از خارج احراز كرديم كه خطابها از قبيل اوّل هستند يعنى در متعلّق هر دو ملاك و مقتضى (مصلحت و مفسده) وجود دارد آنهم مطلقا يعنى حتى نسبت به مادّه اجتماع نيز هر دو واجد ملاك هستند، در اين صورت ميان آن دو تعارضى نيست و هر دو حق و صدق هستند و چنين دو خطابى از مصاديق تزاحم ميان مقتضاها و ملاكها خواهد بود. يعنى ملاك امر كه مصلحت ملزمه است با ملاك نهى كه مفسده ملزمه است، تزاحم پيدا كرده‏اند.

(و مسئله اجتماع امرونهى در اين فرض داخل است) حال قواعد باب متزاحمين پياده مى‏شود و قانون آن باب اينست كه در قدم اوّل هركدام از حيث مناط و ملاك قوى‏تر باشد، همان را بايد اخذ كرد و همان فعلى مى‏شود. مثلا اگر امر داراى صددرجه مصلحت و نهى داراى 120 درجه مفسده باشد، در اينجا نهى مقدّم است و امر از فعليّت مى‏افتد، و لو از نظر مرجّحات باب تعارض، امر را حج باشد. [از حيث سندى يا قوت دلالتى و ...] ولى در اينجا كارى با مرجّحات باب تعارض نداريم، بلكه مرجّحات باب تزاحم ملاك است. (و باب تزاحم يك مرجّح كلّى دارد كه اقوى بودن از حيث مناط مى‏باشد و مصاديق متنوّعى دارد، از قبيل اينكه مضيّق و لو ازاله نجاست باشد اهمّ از موسّع است و لو نماز باشد، تعيينى اهمّ از تخييرى است، مقطوع الاهميّة يا محتمل الاهميّة اهمّ از طرف مقابل است كه داراى اين احتمال نيست‏.

### گفتار دوم: مسئله اجتماع امر ونهی اصولی می باشد یا کلامی یا عقلی؟

متن عربی

انّ لهذه المسألة و إن كانت جهات شي‏ء كما لا يخفى، يختلف حالها بحسبها شرعيّة فرعيّة، أو عقليّة كلاميّة، أو أصوليّة من المبادي الأحكاميّة منها، أو التّصديقيّة،

أو من المقاصد، إلاّ أنّه من الواضح أنّ المقصود للأصوليّ من عقدها جعل نتيجتها في طريق الاستنباط، كما هو الشّأن في كلّ مسألة أصوليّة، و معه لا مجال لاحتمال كونها غير أصوليّة أو من غير مقاصدها بمجرّد وجود سائر الجهات فيها، فلا يوجب تفرّع مسألة فرعيّة عليها فرعيّتها و هو واضح، و لا كون عقليّة الجواز و الامتناع فيها كلاميّتها، و لا كون ذلك موجبا لزيادة معرفة بحال الإيجاب و التّحريم كونها من المبادي الأحكاميّة، و لا كون نتيجتها من المبادي التّصديقيّة لبعض المسائل الأصوليّة كونها منهيّا كما لا يخفى.

و لا ضير في كون مسألة واحدة يبحث فيها من جهة خاصّة من مسائل علمين بسبب انطباق جهتين عامّتين يكون بإحداهما من أحدهما، و بالأخرى من الآخر، لإمكان اندراج جهة خاصّة مبحوثا عنها في مسألة تحت جهتين عامّتين من وجهين

و من هنا ظهر أنّه ليس الفرق بينهما أيضا بأنّ النّزاع هنا في جواز الاجتماع عقلا و هناك في دلالة النّهي على الفساد لفظا، فانّ مجرّد ذلك لا يوجب عقد مسألتين، بل لا بدّ انّ يكون مثل ذلك تفصيلا في مسألة واحدة، مع عدم اختصاص النّزاع في تلك المسألة في دلالة اللّفظ.

ظهر من مطاوي ما ذكرناه أنّ المسألة عقليّة، و ليس البحث فيها في دلالة اللّفظ أصلا، و لفظ الأمر و النّهى في العناوين و إن كان موهوما لكون النّزاع في دلالته لكونه ظاهرا في الطّلب بالقول، إلاّ أنّه ليس‏ التّعبير به لكون الغالب في الطّلب أن يكون به لا لاعتبار خصوص ما كان به كما هو واضح.

و تفصيل بعض في المسألة باختيار الجواز عقلا و الامتناع عرفا ليس مبناه دلالة اللّفظ، بل مبناه أنّه بالنّظر الدّقيق العقلي يجوز حيث يراه العقل اثنين و لو كانا موجودين بوجود واحد و بالنّظر المسامحيّ العرفيّ يمتنع حيث يرى. بهذا النّظر واحدا من دون تفاوت بين أن يكون الإيجاب و التّحريم بدلالة نقل أو عقل، و إلاّ فلا يكون معنى محصّلا للامتناع العرفي، بل لا بدّ أن يبدّل بعدم وقوع الاجتماع بحسب دلالة الأمر و النّهى بعد اختيار جوازه فتدبّر جيّدا. (آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين، فوائد الاُصول ، تهران، چاپ اول، 1407 ق.)

به نظر می رسد که مرحوم آخوند بیشتر میل پیدا کرده اند به این سمت که این مسئله یک مسئله اصولی می باشد زیرا که نتیجه آن در استنباط احکام فقهی مورد استفاده قرار می گیرد . همچنین صرف اینکه مسئله جهات دیگری دارد دلیل نمی شود که سنخ آن عوض شود واصولی نباشد .

همچنین جواز مسئله اجتماع و امتناع آن یک مقولی عقلی می باشد یعنی اینک آیا جایز می باشد که امر ونهی با شرایط مذکور جمع شود یا نه ؟ این یک مسئله عقلی می باشد . وقتی می گوییم عقلی می باشد یعنی اینکه این حکم جواز یا امتناع از لفظ برداشت نمی شود ولفظ دال بر حکمین مذکورنیست .

به نظر می رسد که لفظ امر ونهی یعنی ماده امر ونهی یا صیغه امر یا نهی به خودی خود دال بر جواز یا امتناع نمی باشد به این دلیل که نهایت حکمی که از این دو میتون برداشت کرد ، حکم وجوب ، حرمت ، کراهت واستحباب می باشد فلذا جواز همان طور که قبلا در تعریف آن بیان کردیم اصلا نم تواند مستفاد از لفظ باشد بلکه این یک امر عقلی می باشد همچنین امتناع هم به همین گونه می باشد. به بیان دیگر حاکم در جواز، عقل یا حداقل عرف می باشد یعنی کسی که حکم می کند به جواز یا منع ، لفظ نمی باشد بلکه این عقل وعرف هست که این حکم را بیان می کند.

بخش دوم: قید مندوحه

### گفتار اوّل: تعریف قید مندوحه از منظر مرحوم اخوند

المراد من المندوحة أن يكون المكلّف متمكّنا من موافقة الأمر في مورد آخر غير مورد الاجتماع.

مراد از مندوحه این است که مکلف توانایی داشته باشد که در غیر محل اجتماع کاری دیگری را انجام دهد. یعنی به عبارت بهتر اینکه فرد توانایی برانجام کار درخارج از محل اجتماع را داشته باشد .

### گفتار دوّم: دلیل ورود قید مندوحه به محل نزاع

اولین شخصی که اولین بار قید مندوحه را در محل نزاع اخذ کرد محقق قمی بوده است.

اما اولین شخصی که به این قید در محل نزاع تصریح کرده است صاحب فصول می باشد که به وجود این قید در محل نزاع تصریح کرده است . متن عربی

ربما قيل بأنّ الإطلاق إنّما هو للاتّكال على الوضوح، إذ بدونها يلزم التكليف بالمحال .

توضيح ذلك: أنّ المكلّف إن كان متمكّنا من إيجاد متعلّق التكليف في غير مورد الاجتماع- بأن يتمكّن من فعل الصلاة في غير الدار المغصوبة- فحينئذ لا مانع من توجيه التكليف بالصلاة إليه، لتمكّنه من فعلها. و أمّا إذا لم يكن متمكّنا من الإتيان بالصلاة- مثلا-، لا في الدار لأنّ الممنوع الشرعيّ كالممتنع العقليّ، و لا في خارج الدار لعدم المندوحة له، فإذن لا يمكن توجيه التكليف بالصلاة إليه، لأنّه من التكليف بالمحال، و عليه فلا معنى للبحث عن جواز اجتماع الأمر و النهي و امتناعه.( زارعى سبزوارى ، على، كفاية الأصول ( با تعليقه زارعى سبزوارى ) - قم، چاپ: ششم، 1430 ق)

صاحب فصول قائل به این هستند که وقتی مسئله به صورت مطلق بیان می شود واسمی از قید مندوحه آورده نمی شود به این دلیل می باشد که واضح است که اصلا نزاع در مسئله اجتماع امر ونهی زمانی می آید که قید مندوحه وجود داشته باشد زیرا در صورت عدم وجود مندوحه برای فرد ، تکلیف برای او محال می باشد یا به عبارت بهتر اینکه در صورت عدم وجود مندوحه ، امر ونهی به یک فعلی امر نهی به یک فعل محال می باشد زیرا که فرد قدرت برانجام آن را ندارد .

فرد زمانی که توانایی برانجام متعلق تکلیف در بیرون مکان اجتماع که الان در آن واقع شده است را دارد این نوع تکلیف کردن شارع صحیح می باشد اما زمانی که نمی تواند آن فعل را انجام بدهد مثلا اینکه الان نمی تواند در خانه نماز بخواند به خاطر اینکه شرعا برای او ممنوع می باشد در آنجا نماز بخواند ونمی تواند در بیرون آن خانه هم مثلا نماز بخواند یعنی نمی تواند هم در داخل خانه نماز بخواند چون نهی شده است وهم نمی تواند در خارج خانه نماز بخواند چون مندوحه ندارد دراین صورت اگر تکلیف براو وارد شود این تکلیف به محال می باشد . واصلا بحث از جواز یا امتناع پیش نمی آید .

پاسخ آخوند به صاحب فصول:

متن عربی

و لكنّ التحقيق- مع ذلك-: عدم اعتبارها في ما هو المهمّ في محلّ النزاع من لزوم المحال، و هو اجتماع الحكمين المتضادّين و عدم الجدوى في كون موردهما موجّها بوجهين في دفع غائلة اجتماع الضدّين، أو عدم لزومه و أنّ تعدّد الوجه يجدي في دفعها. و لا يتفاوت في ذلك أصلا وجود المندوحة و عدمها. و لزوم التكليف بالمحال بدونها محذور آخر لا دخل له بهذا النزاع.( زارعى سبزوارى ، على، كفاية الأصول ( با تعليقه زارعى سبزوارى ) - قم، چاپ: ششم، 1430 ق)

نعم، لا بدّ من اعتبارها في الحكم بالجواز فعلا لمن يرى التكليف بالمحال محذورا و محالا ، كما ربما لا بدّ من اعتبار أمر آخر في الحكم به كذلك أيضا.

و بالجملة: لا وجه لاعتبارها إلّا لأجل اعتبار القدرة على الامتثال و عدم لزوم التكليف بالمحال، و لا دخل له بما هو المحذور في المقام من التكليف المحال. (زارعى سبزوارى ، على، كفاية الأصول ( با تعليقه زارعى سبزوارى ) - قم، چاپ: ششم، 1430 ق)

و توضيح ما أفاده المصنّف في المقام: أنّ النزاع في المقام يقع في مرحلتين:

الأولى: النزاع في مرحلة الجعل و الانشاء. بأن يقال: هل يمتنع تعلّق حكمين متضادّين بشي‏ء واحد ذي وجهين- لعدم كفاية تعدّد الوجه في دفع غائلة اجتماع الضدّين، فيكون نفس التكليف محالا- أم يمكن ذلك- لكون تعدّد الوجه موجبا لتعدّد المتعلّق-؟

و من الواضح أنّ هذا المعنى لا يختلف الحال فيه بين وجود المندوحة و عدم وجودها.

و هذا هو محلّ البحث في مسألتنا هذه.

الثانية: النزاع في مرحلة الامتثال. بأن يقال: هل يجوز التكليف بالضدّين اللذين لم يقدر المكلّف على امتثاله أم لا يجوز؟ و بتعبير آخر: هل يجوز التكليف بالمحال- و هو امتثال الضدّين- أم لا؟

و من المعلوم أنّ القدرة على الامتثال شرط في التكليف، و المكلّف لا يقدر عليه في المقام إلّا مع وجود المندوحة، فوجودها في مرحلة الامتثال شرط. و لكنّه خارج عن محلّ البحث في مسألتنا هذه.

به نظر می رسد مرحوم آخوند مقام بحث را روشن می کنند و محل نزاع را مشخص می کنند . زیرا ما یک مقام چهل وانشاء داریم ویک مقام امتثال که این دو با هم متفاوت می باشند . آنچه ما در اینجا ا ودر مسئله اجتماع امر ونهی از آن بحث می کنیم مقام جعل وانشاء می باشد یعنی اینکه آیا تعلق دو تحکم متضاد هم به یک شیء که دو وجه دارد محال می باشد یا نه ؟ یا اینکه تعدد وجه این شیء که الان مورد امر ونهی شارع قرار گرفته است می تواند این تضاد را حل بکند یا نه ؟ وقتی محل نزاع ما به این نحو ترسیم می شود دیگر وجود مندوحه یا نبود آن دیگر تاثیری در آن ندارد. زیرا اصلا مندوحه مربوط به مقام امتثال می باشد . واگر در این مقام مکلف مندوحه نداشته باشد می شود تکلیف به محال ولی این ربطی به نزاع ما ندارد .

ثمّ الظّاهر أنّه يعتبر في محلّ النّزاع اعتبار المندوحه في مقام الامتثال و إن أطلقه جماعة و يكون لازم المجوّز للاجتماع لأجل تعدّد الجهة، و أنّه يوجب تعدّد الموضوع إلاّ أنّ الإطلاق إنّما هو للاتّكال على الوضوح لظهور اعتباره، كما في الفصول.

حيث يلزم التّكليف بالمحال بدون ذلك.

استدراک :

طبق مبنای قائلین به امتناع اجتماع هم امرونهی به طبیعت خورده است برخلاف توهم برخی که فکر میکند قائلین به امتناع اجتماع امر ونهی معتقد هستند که امر ونهی به افراد خورده است نه به عنوان وطبیعت.

نکته: آقای خوئی هم در این بین قائل به تفصیل شده اند .

ذهب المحقّق الخوئيّ إلى التفصيل بين ما إذا كان المجمع واحدا وجودا و ماهيّة فيمتنع الاجتماع و بين ما إذا كان المجمع متعدّدا كذلك فيجوز الاجتماع. (خويى، ابوالقاسم، محاضرات في أصول الفقه ،طبع دار الهادى، قم، چاپ چهارم، 1417 ق.)

بخش سوم: متعلق امرونهی شارع

متن عربی

أنكر وجود هذه الثمرة في مبحث اجتماع الأمر و النهي. و ذلك لأنّه لا شكّ أنّ المجمع وجود واحد شخصيّ و إن كان له وجهان، فإن كان تعدّد الوجه يجدي في رفع التناقض لكان يجدي و لو على القول بتعلّق الأوامر و النواهي بالأفراد، و الّا لما كان يجدي أصلا. (زارعى سبزوارى ، على، كفاية الأصول ( با تعليقه زارعى سبزوارى ) - قم، چاپ: ششم، 1430 ق.)

تقسیم متعلق امر ونهی به طبیعت یا افراد تاثیری در نتیجه ندارد زیرا که شکی نیست که محل جمع شدن امر ونهی یک وجود واحد شخصی می باشد ولواینکه دو وجه داشته باشد . دراین مسئله اگر این تعدد وجه مذکور در شی ء واحد در رفع تناقض به ما کمک بکند وسبب رفع تناقض بین امر ونهی شارع شود ، ولو اینکه امر ونهی به افراد خورده باشد ، این توانایی را داشته است .

پس آنچه که مهم می باشد رفع تعارض موجود در شیء واحد می باشداگر تعدد وجه سبب رفع این تعارض شد ولو اینکه امر ونهی به افراد هم خورده باشد این اجتماع اشکال ندارد اما اگر این تعدد وجه سبب از بین رفتن تعارض نشود ولو اینکه ما قائل باشیم امر ونهی به طبیعت خورده است ، اجتماع جایز نمی باشد .

برای اثبات قول مختار مرحوم آخوند مقدمتا سه نکته را می آوریم

مقدّمه اوّل: در اين مقدّمه اين بحث مطرح مى‏شود كه احكام شرعيّه داراى چند مرتبه هستند؟

مشهور براى حكم شرعى دو مرتبه قائلند: 1- مرتبه انشاء و جعل كه مرحله تصويب و تشريع قانون است. و لو هنوز به مردم اعلام و ابلاغ نشده و اين قانون بصورت جلسه سرّى در هيئت دولت يا در مجلس گذرانده شده است 2- مرتبه فعليّت و اجراء كه پس از اعلام و ابلاغ رسمى بايد افرادى كه مشمول اين قانون هستند، بدان عمل كنند و هيچ عذرى از آنان پذيرفته نيست. شرط فعليّت و تنجّز، علم و اطّلاع از قانون است. ولى مرحوم آخوند در كفايه ج 2 در بحث جمع ميان حكم ظاهرى و واقعى چهار مرتبه قائل شده است: 1- مرتبه شأنيّت و اقتضاء 2- مرتبه تشريع و انشاء 3- مرتبه فعليّت و اجراء 4- مرتبه تنجّز كه پس از ابلاغ و اطلاع بايد تمكّن از پياده كردن هم داشته‏

باشند تا حكم در حق آنان منجّز شود يعنى مخالفتش عقاب داشته باشد و افراد معذور نباشند. البته فعلا مرحوم آخوند هم از مشهور پيروى كرده و روى همان دو مرتبه بحث كرده است.

بحث ديگرى مطرح است كه آيا احكام شرعيّه (پنج حكم تكليفى) تماما با يكديگر متضاد هستند؟ يعنى وجوب با هريك از چهار حكم ديگر تضادّ دارد؟ استحباب هكذا؟

و ... يا ميان بعضى از آنها با بعض ديگر تضادّ است و برخى با برخى تضادّ ندارند؟ باز رأى مشهور آنست كه اين احكام خمسه با يكديگر تضادّ دارند. مرحوم آخوند هم اين رأى را اختيار كرده و مى‏فرمايند: بدون ترديد احكام خمسه در تضادّ با يكديگرند.

[ولى اين تضادّ به مرتبه صلاح و فساد يا مصلحت و مفسده مربوط نمى‏شود، زيرا در اين مرحله هيچ مانعى ندارد كه عمل واحدى بنام ضرب اليتيم هم داراى مصلحت باشد- اگر به‏عنوان تأديب باشد- و هم داراى مفسده باشد- اگر به عنوان انتقام‏جوئى باشد- و نيز اين تضادّ به مرتبه حسن و قبح ذاتى و اقتضائى هم ارتباطى ندارد، زيرا چه‏بسا عمل واحدى اگر معنون به‏عنوان عدل شود، حسن ذاتى داشته باشد و اگر عنوان ظلم برآن منطبق شود، متّصف به قبح ذاتى شود. يا مثلا صدق اگر منجى باشد، مقتضى براى حسن است و اگر مهلك باشد، موجب قبح است. و نيز اين تضاد به مرحله دو حكم انشائى هم مربوط نمى‏شود، زيرا هيچ محال ذاتى پيش نمى‏آيد كه مولى براى نماز جعل وجوب كند و براى غصب جعل حرمت و نماز در مكان غصبى به دو عنوان داراى دو حكم انشائى باشد. حالا اگر بخاطر عبث بودن از مولاى حكيم صادر نشود، بحث ديگرى است. ولى در كل تضادّى در ميان نيست. و نيز ميان يك حكم انشائى و يك حكم فعلى هم تضادّى نيست. چون در عرض هم و در يك مرتبه نيستند. و مانعى ندارد كه از سوى شارع در حق فلان عمل وجوب تشريع شود و بالاصالة محكوم به وجوب باشد ولى فعلا بنا به دلائلى محكوم به حرمت يا حكم ديگر باشد، كما اينكه مقدّمه منحصره واجب اگر يك امر حرامى باشد مثل تصرّف در زمين غصبى، اين و لو ذاتا حرام است ولى فعلا از باب مقدّمه منحصره براى واجب مهم‏تر، حرام فعلى نمى‏شود. و اين كار واجب است.]

اين تضادّ ميان احكام به مرحله فعليّت و بعث و زجر مربوط مى‏شود و ميان وجوب و حرمت در اين مرتبه كمال منافات و معاندت وجود دارد. زيرا محال است كه در آن واحد نسبت به عمل واحد هم اراده حقيقى به فعل آن در نفس مولى پديد آيد و بعث فعلى داشته باشد و هم اراده قلبى به ترك يا كراهت آن پيدا شود و زجر فعلى داشته باشد. زيرا چنين چيزى اجتماع ضدّين است كه به اجتماع نقيضين برمى‏گردد و از محالات ذاتيّه است. (همان‏طور كه در جهان تكوين امكان ندارد كه شما هم فردى را به راهى بكشانيد و نزديك كنيد و هم در همان آن، او را از آن مسير دور كنيد و بازبداريد.)

بحث ما هم در مسئله اجتماع امر و نهى در جواز و امتناع اجتماع دو حكم فعلى است كه آيا ممكن است شى‏ء واحد هم بالفعل واجب باشد و هم حرام يا نه؟ وگرنه دو حكم انشائى يا شأنى كه بحثى ندارد. و ديديم كه در مرحله فعليّت جمع ميان دو حكم از احكام خمسه در شيئى واحد از قبيل اجتماع ضدّين است.

از اين مقدّمه نتيجه مى‏گيريم كه امتناع و استحاله اجتماع امر و نهى در شيئى واحد از مواردى است كه نفس تكليف فعلى از سوى مولى محال است. و اجتماع ضدين يا نقيضين در اراده مولى است كه استحاله ذاتيّه دارد، و اصل توجّه چنين امر و نهيى از سوى مولى به فلان عمل، محال است. و اين‏گونه نيست كه نفس تكليف امكان ذاتى داشته باشد ولى متعلّق آن محال باشد. در اينجا مكلف قدرت بر امتثال ندارد اين مورد نامش تكليف به محال است نه تكليف محال. اگر اين مورد از مواردى بود كه نفس تكليف محال بود بايد بگوئيم: حتى بر مسلك بعض اشاعره هم كه تكليف به محال را جايز مى‏دانند، (و مى‏گويند: امر به فعل مشروط با علم آمر به انتفاء شرط جايز است.)

اجتماع امر و نهى جايز نيست. چون نفس تكليف محال است و آنها هم مثل ما اين را قبول دارند.

مقدّمه دوّم: در آغاز، فرق اسم و عنوان را از زبان مرحوم آخوند مى‏آوريم:

اسم عبارتست از مبادى و عناوين متأصّل و اصيل و واقعيّت‏دار كه در خارج مابازاء و مطابق و مصداق دارند. چه از اسماء ذوات باشند، مثل انسان و فرس و بقر و ... يا زيدوعمر و بكر و ... و چه از اسماء معانى و صفات باشند، مثل علم و قدرت و ... قيام و جلوس و ...

عنوان عبارتست از مبادى و خصوص عناوينى كه صددرصد اعتبارى و انتزاع هستند و در عالم اعتبار و فرض وجود دارند و ذهن ما آنها را از واقعيّت خارجى انتزاعى مى‏كند، وگرنه خود آنها مستقيما مابازاء خارجى ندارند. مثل ملكيّت و زوجيّت و رقيّت و حريّت و حريّت و غصبيّت و صلاتيّت و ... در خارج، حقيقت واحدى به نام صلاة يا حجّ نداريم، بلكه شارع مقدس ميان مجموعه‏اى از مقولات گوناگون كه در كنار يكديگر انجام مى‏گيرند، وحدتى اعتبار كرده و نامش را حجّ يا نماز و ... گذاشته است. در اصطلاح مرحوم آخوند بخش اوّل (مبادى متأصّل) محمولات بالضميمه نام دارند و بخش دوّم (مبادى اعتبارى و انتزاعى) خارج محمول نام دارد، يعنى چيزى كه خارج از ذات و محمول بر ذات است.

با توجه به اين نكته مى‏گوئيم: افعال اختياريّه ما كه متعلّق احكام شرعيه هستند يك سلسله عناوين و اسماء دارند، مثلا نامشان ضرب و قتل و ... يا صلاة و غصب و ... است و يك حقيقت و واقعيّت خارجى دارند، يعنى همان چيزى كه ما فاعل و جاعل و موجد آن هستيم و در خارج توسّط ما ايجاد مى‏شود. يعنى حركات صلاتى و غصبى و ... (همچنين اعيان خارجيّه كه موضوعى براى احكام هستند، داراى اسامى و عناوينى هستند و داراى حقيقت و واقعيّتى، مثلا در قضيّه آب پاك است، شراب حرام است و ... عنوان و اسم كلمه، آب و شراب و ... است ولى معنون و مسمّى، آن واقعيّت خارجى آب و شراب است كه در خارج موجود و داراى آثار و خواصّى است.)

حال آيا موضوع يا متعلّق احكام شرعيّه همين عناوين كلى و اسامى است؟ يا معنونات و مسمّيات و واقع خارجى نماز و غصب، آب و خمر و ...؟ مرحوم آخوند مى‏فرمايد:

ترديدى نيست كه متعلّق احكام همان فعل مكلّف است يعنى فعلى كه مكلّف در صدد ايجاد آن در خارج است و آن واقعيّت خارجى اين كارها است نه اسم فعل يا عنوان‏انتزاعى و اعتبارى فعل. صلاة واقعى متعلّق وجوب است نه اسم صلاة و عنوان صلاتى.

پس حكم در واقع مربوط به معنونات مى‏شود.

دليل اينكه احكام به عناوين و طبايع تعلّق نمى‏گيرد و به واقع خارجى بار مى‏شود، آنست كه احكام شرعيّه تابع ملاكات (مصالح و مفاسد) مى‏باشند و اين ملاكات بر واقع و حقيقت نماز يا غصب در خارج مترتّب است و آنها داراى مفسده يا مصلحت هستند بعث و زجر فعلى هم به جانب آنها است، نه اينكه عنوان صلاتى يا غصبى مصلحت يا مفسده‏دار باشد و بعث و زجر به جانب آن باشد. پس احكام هم بر واقع نماز و غصب و معنون به اين عناوين مترتب مى‏شود.

سؤال: اگر احكام حقيقتا به معنون و مسمّى تعلق مى‏گيرد، پس چرا در خطاب شارع و لسان دليل عنوان كلّى صلاتى و غصبى اخذ شده و فرموده است: «صلّ و لا تغصب؟»

در جواب مى‏فرمايد: اين عناوين مرآتيّت دارند و عنوان مشير هستند و به واسطه اين‏ها به آن متعلّقات واقعى اشاره مى‏شود، نه اينكه عنوان صلاة من حيث هى و به عنوان يك مفهوم كلّى و مستقل و قطع‏نظر از افراد، متعلّق حكم باشد. عنوان و مفهوم كلّى كه مصلحت يا مفسده ندارد، اين نماز خارجى است كه معراج مؤمن و قربان كلّ تقى است و اين غصب خارجى است كه مفسده دارد و حرام است نه عنوان و مفهوم غصب.

مقدّمه سوّم درباره اينست كه گاهى تعدّد عنوان، موجب تعدّد معنون مى‏شود.

مثل عناوينى كه متباين و متضاد هستند. از قبيل: انسان و فرس كه دو عنوان است و هركدام معنونى دارد. و زيد و بكر، و ابيض و اسود. ولى آيا لزوما و به صورت قاعده كلى، تعدّد عنوان موجب تعدّد معنون مى‏شود يا خير؟

مرحوم آخوند مى‏فرمايد: لزوما چنين نيست و تعدّد وجه و عنوان باعث تعدّد معنون و مسمّى نمى‏شود و چه‏بسا عناوين فراوانى بر يك معنون و مصداق، منطبق و صادق باشند و از يك معنون حكايت كنند. اين مطلب با مراجعه به وجدان روشن مى‏شود. زيرا ملاحظه مى‏كنيم كه مثلا بر زيد هم عنوان فقيه منطبق است و هم عنوان هاشمى و عادل و ... در حالى كه زيد كه شخص واحدى بيش نيست.

بهترين شاهد بر مدّعاى ماء وجود اقدس بارى‏تعالى است كه قطعا و به حكم براهين متعدّدى كه در توحيد ذاتى در بخش واحديّت و احديّت اقامه شده است، او هم واحد است و هم احد، هم فرد است و هم وتر و بسيط الحقيقه از جميع جهات و واحد به وحدت حقّه حقيقيّه است و هيچ جهت كثرتى در آن وجود راه ندارد، نه كثرت درون‏ذاتى كه نشانه تركيب است و نه كثرت برون‏ذاتى كه نشانه كثرت و شرك است. و مع الوصف كه يك ذات واحد احد فرد وتر صددرصد بسيط است. جميع اسماء حسنى و صفات عليا (چه صفات جمال و ثبوتى از قبيل علم و قدرت و اراده و ... و چه سلبى و جلالى از قبيل:

جسم نبودن، مركّب نبودن و ...) براى آن ذات ثابت و برآن ذات صادق است. البته اين عناوين از جهت مفهومى با يكديگر مغايرت دارند، ولى از حيث مصداقى هيچ مغايرتى ميان آنها وجود ندارد و تمام آنها به يك وجود موجودند و همه عين يكديگر و عين ذات هستند (توحيد صفاتى) و به قول شاعر:

عباراتنا شتّى و حسنك واحد و كلّ الى ذاك الجمال يشير

وقتى عناوين متعدّد بر ذات واحد بسيط من جميع الجهات صدق كند، پس بر ذوات‏

ديگر كه جهت كثرتى در آنها وجود دارد بطريق اولى قابل صدق است. پس تعدّد عنوان موجب تعدّد معنون نمى‏شود. با توجه به اين مقدّمه مبناى ديگر قول به جواز هم ابطال مى‏شود: قائل به جواز يا مى‏گويد كه حكم از عنوان به معنون سرايت نمى‏كند. اين بيان در مقدمه دوم ابطال شد. و يا مى‏گويد: برفرض سرايت، تعدد عنوان موجب تعدد معنون مى‏شود و محذورى ندارد كه از دو معنون يكى واجب و ديگرى حرام باشد. ولى از ما ذكر نامعلوم شد كه تعدّد عنوان موجب تعدّد معنون نمى‏شود و اين مبنا هم باطل است. ( محمدى، على، شرح كفاية الأصول - قم، چاپ: چهارم، 1385 ش)

بیان قول مختار مرحوم آخوند

باتوجّه به اينكه به حكم مقدّمه چهارم مادّه اجتماع هم از لحاظ وجود و هم از لحاظ ماهيّت واحد است و يك وجود فقط داراى يك ماهيّت است، اجتماع وجوب و حرمت و تعلّق امر و نهى به اين شى‏ء واحد از محالات است. زيرا به حكم مقدمه اول احكام خمسه با يكديگر تضاد دارند و اجتماع ضدين در شيئى واحد از محالات است، آنهم مطلقا يعنى چه شى‏ء واحد داراى عنوان واحد باشد و چه داراى دو عنوان باشد. اما اينكه شى‏ء واحدى داراى عنوان واحد باشد، از اوّل مسئله اين مورد را خارج كرديم و قطعا محال است كه مولى در آن واحد هم بگويد: «صلّ» و هم بگويد: «لا تصلّ». و اما اينكه داراى دو عنوان باشد و به يكى متعلّق امر و به ديگرى متعلّق نهى قرار بگيرد. اين قسمت مورد بحث ماست مثل صلّ و لا تغصب اگر بپرسيد: چرا اجتماع ضدين در شى‏ء واحد با دو عنوان محال است؟ خواهيم گفت: به حكم مقدمه ثانيه احكام از عناوين به معنونات سرايت مى‏كند و در واقع حكم روى حقيقت و واقع فعل مكلف بار شده است و اسم و عنوان موضوعيتى ندارند و عنوان مشير هستند و اگر بگوييد: چه مانعى دارد كه تعدد عنوان موجب تعدد معنون شود؟ خواهيم گفت: به حكم مقدمه سوم چنين نيست كه تعدد عنوان موجب تعدد معنون شود بلكه صد عنوان هم باشد معنون را عوض نمى‏كند. در نتيجه اگر شيئى واحد هم بخواهد متعلق امر فعلى باشد و هم متعلق نهى فعلى، از محالات است.

درنتیجه به نظر می رسید که مرحوم آخوند قید مندوحه را داخل در محل نزاع می دانند البته با توضیحی که بیان شد همچنین در نهایت قائل به امتناع اجتماع می شوند همچنین در مبحث متعلق امر ونهی، کاری ندارند به اینکه متعلق امر ونهی افراد باشد یا طبایع وعناوین بلکه آنچه که مهم است ، رفع تعارض به وجود آمده بین دو حکم ( امر ونهی ) می باشد .

# فصل چهارم : مقایسه تفصیلی دیدگاه میرزای نائینی با آخوند خراسانی در مسئله اجتماع امرونهی

اول: اینکه بر سر محل نزاع که آیا در ناحیه ثبوت وجعل وانشاء می باشد یا اینکه در ناحیه امتثال می باشد .

دوم : اینکه قید مندوحه بنابر نظر میرزا مختص به ناحیه امتثال می باشد اما بنا به نظر مرحوم آخوند هم مختص به ناحیه امتثال می باشد ولی محل نزاع ما در ناحیه جعل وانشاء می باشد فلذا نیازی به آوردن قید مندوحه نمی باشد .

سوم : طبق نظر مرحوم آخوند متعلق امر ونهی ن طبایع می باشد ونه افراد بلکه مهم رفع تعارض در آن فعل یا شیء واحد می باشد. پس اگر تعدد وجه سبب از بین رفتن این تعارض شود ولو اینکه امر ونهی به افراد هم بخود بازهم اجتماع اشکالی ندارد ولی اگر این تعارض رفع نشود ولو اینکه امر ونهی به طبایع هم خورده باشد ولی اجتماع صحیح نمی باشد . ولی طبق نظر میرزای نائینی امر ونهی به طبایع خورده است وبه این دلیل است که اجتماع صحیح می باشد والا اگر به افراد خورده بود بنا به تفصیلی که گذشت ، اجتماع صحیح نمی باشد .

چهارم : طبق نظر میرزای نائینی تعدد عنوان سبب تعدد معنون می شود ولی طبق نظر مرحوم آخوند تعدد عنوان همیشه سبب تعدد معنون نمی شود.

پنجم : طبق نظر آخوند وقتی هم امر به یک فعل می آید وهم نهی وجانب نهی مقدم شده است ، درست است که در ظاهر آن فعل دیگر مصلحت ندارد ولی می شود آنرا به قصد قربت امتثال کرد زیرا وجود مصلحت ذاتیه دراینجا کفایت می کند آن فعل قطعا مصلحت ذاتیه داشته است ولو اینکه الان امر فعلی نباشد. اما طبق نظر میرزای نائینی اگرهم قبول کنیم که مصلحت ذاتیه وجود دارد اما آن قابل احراز نمی باشد زیرا در زمانی که نهی مقدم شده است دیگر امری باقی نمانده است فلذا مصلحت قابل احراز نمی باشد ودرنتیجه امتثال قربی نمی شود انجام داد ونمی شود آن فعل را امتثال کرد.

### نتیجه گیری:

بنا به تفصیلی که گذشت مسئله اجتماع امر ونهی یک مسئله اصولی می باشد ومسئله جواز یا امتناع اجتماع امر ونهی یک مسئله عقلی می باشد همچنین د رنهایت میرزای نائینی قائل به این شدند که اجتماع امر ونهی جایز می باشد اما مرحوم آخوند قائل به این شدند که اجتماع امر ونهی جایز نمی باشد وامکان ندارد .

بنابر این طبق مبنای مرحوم آخونداگرامر ونهی به یک مسئله عبادی بخورد از آنجایی که ایشان قائل به امتناع شده اند دو حالت به وجود می آید اول اینکه جانب نهی مقدم شود که در این صورت قطعا آن عبادت فاسد می باشد اما اگر جانب مر مقدم شود که عبادت صحیح می باشد . امااگر امر ونهی شارع به یک مسئله توصلی یا غیر عبادی وارد شوند در این مورد اگر جانب نهی مقدم شود که آن عمل صحیح می باشد زیرا که قصد قربت در آن شرط نمی باشد درواقع آن کار، فعل قربی نمی شود ولی صحیح می باشد و اگر جانب امر مقدم شود که آن عمل صحیح می باشد .

اما طبق نظر میرزای نائینی که قال به جواز شدند عبادیات صحیح نمی باشند زیرا قصد قربت متمشی نمی شود اما توصلیات صحیح می باشند اگرمورد امر ونهی شارع قرار بگیرند زیرا قصد قربت در آنها شرط نمی باشد.

# منابع و مآخذ

1) خويى، ابوالقاسم، محاضرات في أصول الفقه ،طبع دار الهادى، قم، چاپ چهارم، 1417 ق.

2) نائينى، محمد حسين، فوائد الاُصول ، قم، چاپ اول، 1376 ش.

3) امام خمينى، روح الله، تهذيب الأصول، تهران، چاپاول، 1423 ق.

5) اصول فقه مظفر، محمد رضا، أصول الفقه با تعليقه زارعى ، قم، چاپ پنجم، 1387 ش.

6) مشكينى اردبيلى، ابوالحسن، كفاية الاُصول با حواشى مشكينى ، قم، چاپ اول، 1413 ق.

8) آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين، فوائد الاُصول ، تهران، چاپ اول، 1407 ق.

9) اصفهانى، محمد حسين، بحوث في الأصول ، قم، چاپ دوم، 1416 ق.

10) انصارى، مرتضى بن محمدامين، مطارح الأنظار طبع جديد ،قم، چاپ دوم، 1383 ش.

11) سبحانى تبريزى، جعفر، الوسيط في اُصول الفقه ، قم، چاپ چهارم، 1388 ش.

12) نائينى، محمد حسين، أجود التقريرات - قم، چاپ: اول، 1352 ش.

13) امام خمينى، روح الله، مناهج الوصول إلى علم الأصول - قم، چاپ: اول، 1415 ق.

14) زارعى سبزوارى ، على، كفاية الأصول ( با تعليقه زارعى سبزوارى ) - قم، چاپ: ششم، 1430 ق.

15) ( محمدى، على، شرح كفاية الأصول - قم، چاپ: چهارم، 1385 ش)